

مسئله انتصابی بودن مقام امامت

نویسنده: دکتر توفیق اسدوف^۱

پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۲۵

دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۰

چکیده

امام دارای احوال و ملکات نفسیه‌ای است، که خدای متعال می‌داند؛ مانند عصمت و پاکی روح و قداست باطن و نراهتی که با ذات امام همراه بوده، و او را از هر گونه قول یا فعل غیر حقی مصون می‌دارد، و از اهواء و شهوات برکنار می‌کند، و نیز مانند علم و دانشی که با وجود آن چیزی بر او مجهول نمی‌ماند؛ بنابراین کسی غیر از خداوند متعال نمی‌تواند معصوم بودن و عالم به غیب بودن فردی را تشخیص دهد؛ لذا امام امت از طرف خدای متعال منصوب می‌شود.

در این پژوهش، که با رویکردی تحلیلی - انتقادی انجام شده است، اثبات می‌شود، که انتصاب ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطابق با نصوص قرآنی انجام شده، که این مطلب با شرح واقعه غدیر خم، تثبیت می‌شود.

واژگان کلیدی: امامت، ولایت، انتصاب، آیه ولایت، آیه غدیر، غدیر خم

مقدمه

چنان که در آیات مختلفی از قرآن کریم - به اشارت یا صراحت - بیان شده است،^۲ خدای متعال جعل مقام امامت را به خودش نسبت داده، و از غیر خودش نفی کرده است.^۳

این مسئله را انبیا و اولیای الهی علیهم السلام به خوبی می‌دانستند، و به همین خاطر بود که حضرت موسی علیه السلام از خدای متعال درخواست کرد، که برادرش هارون را به این مقام نصب کند.^۴

در این مقاله - با توجه به عقیده مکتب امامیه - ابتدا به انتصاب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال پرداخته می‌شود، که به مقام امامت و ولایت منصوب شدند، که برای اثبات این مدعا، از دلایل عقلی و نقلی - تصریح شده در قرآن کریم - استفاده می‌شود.

بیان این نکته لازم است، که با توجه به این که محل ثقل بحث، موضوع نقلی است، در اثبات مدعا بیشتر به بیان دو آیه مشهور به آیه ولایت و آیه تبلیغ پرداخته می‌شود.

هم چنین در ادامه به تبیین و تبسیط واقعه غدیر خم پرداخته می‌شود.

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله، tofiq.asadov@inbox.ru

۲- ر. ک: بقره، ۱۲۴؛ انبیاء، ۷۳؛

۳- ر. ک: انعام، ۱۲۴؛ قصص، ۶۹.

۴- ر. ک: طه، ۳۰-۲۹.

انتصاب ولایت حضرت علی علیه السلام از طرف خداوند

أ. آیه ولایت و شأن نزول آن

قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱.

بسیاری از مفسران و محدثان شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند، که این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است. مضمون مشترک روایات نقل شده، به شرح زیر می‌باشد:

روزی مستمندی وارد مسجد گردید و تقاضای کمک نمود، در این هنگام، حضرت علی علیه السلام در حالی که رکوع می‌کرد، انگشتر خویش را به او بخشید.

ضریس از حضرت علی علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«نزلت هذه الآية علي رسول الله صلى الله عليه وسلم»:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل المسجد والناس يصلون بين راعع وقائم و اذا سائل.

فقال: يا سائل هل اعطاك أحد شيئاً؟

فقال: لا، الا هاذك الراعع اعطاني خاتمه»^۲.

این شأن نزول در منابع متعدد شیعه و سنی نقل شده است؛ به طوری که علامه امینی روایات مربوط به این شأن نزول را از بیش از ۲۰ منبع از منابع اهل سنت نقل می‌کند.^۳

کلمات آیه ولایت

۱- ادات حصر بودن حرف «إنما»

حرف «إنما» ادات حصر است؛^۴ بنابراین حکم ولایت فقط انحصار به افراد مذکور در آیه می‌شود؛ اما اگر این اشکال طرح شود، که شیعیان ولایت را منحصر به حضرت علی علیه السلام نمی‌دانند؛ بلکه قائل به ائمه اثنی عشر علیهم السلام هستند، در پاسخ چنین گفته می‌شود: در موقع نزول، آیه منحصر به این سه بوده است، خدا جل جلاله، رسول اکرم صلى الله عليه وسلم و حضرت علی علیه السلام؛ لذا ولایت سایر ائمه علیهم السلام به دلایل خاص دیگری، در طول ولایت ایشان بوده است.

۱- مائده، ۵۵: سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۲- ابن کنیر دمشقی، ۱۳۹۹، ص. ۳۵۸: این آیه بر پیامبر صلى الله عليه وسلم نازل شد؛ پس از آن در حالی که مردم مشغول نماز بودند، حضرت وارد مسجد شد، و دید یک نفر سائل ایستاده است، حضرت رو به سائل کرد، و فرمود: ای سائل آیا کسی چیزی به تو داده است؟ عرض کرد: نه یا رسول الله، جز آن رکوع کننده، که انگشتر خود را به من داد؛ غیر از او کسی چیزی به من نداده است.

۳- ر.ک: امینی، ۱۳۶۶، ج ۲، صص. ۵۳-۵۲ از جمله آن منابع عبارتند از: بیاضوی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص. ۱۳۲؛ سمرقندی، ۱۹۹۳، ج ۱، ص. ۴۰۰.

۴- ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص. ۹۲.

۲- مراد از ولی

در «تفسیر اثنی عشری» در معنای لفظ «ولی» و «مولی» چنین آمده است:

لفظ ولی و مولی، در لغت به ۱۶ معنی زیر آمده است:

- ۱- مالک؛
- ۲- رب؛
- ۳- معتق، به معنای آزاد کننده؛
- ۴- معتق، به معنای آزاد شده؛
- ۵- جار و همسایه؛
- ۶- خلف، به معنای پشت سر؛ و قدام، به معنای پیش رو؛
- ۷- تابع؛
- ۸- ضامن جریره به معنای هم سوگندی که پیمان با او بسته باشند؛
- ۹- داماد؛
- ۱۰- ابن عم؛
- ۱۱- منعم، به معنای انعام کننده؛
- ۱۲- منعم علیه، به معنای انعام کرده شده؛
- ۱۳- دوست و محب؛
- ۱۴- یاور و ناصر؛
- ۱۵- مطاع و سید؛
- ۱۶- اولی به تصرف در امور یا ولی امر.^۱

به نظر می‌رسد در میان این معانی، استعمال لفظ «ولی» تنها در ۴ معنای زیر می‌تواند مورد بحث قرار گیرد:

- ۱- به معنی دوست و محب؛
- ۲- به معنی یار و ناصر؛
- ۳- به معنی مطاع و سید؛
- ۴- به معنی اولی به تصرف در امور (ولی امر)؛

۱- حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۳۹.

هم‌چنین دو معنی اول، اختصاص به حضرت رسول ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام نداشت؛ بلکه همه مؤمنین و ملائکه نیز در این معنی شریک‌اند؛ زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن، مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند، و در رکوع نمازشان زکات می‌دهند؛ بلکه حکمی عمومی است، که همه مسلمانان را در بر می‌گیرد.

از طرف دیگر، هیچ‌یک از علمای مسلمان نگفته‌اند، که فقط باید کسانی را دوست داشت، که در رکوعشان زکات بدهند؛ و یا آن‌هایی که بر آنان زکات واجب نیست و فقیر هستند، نباید دوست داشت.

بنابراین، معنای «ولی» در آیه همان معانی سوم و چهارم؛ یعنی سرپرستی و تصرف و رهبری دینی و دنیوی مراد است؛ چرا که این ولایت در ردیف ولایت خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته، و هر سه با یک جمله گفته شده است.

این معنا را قرآن کریم به این کیفیت تفسیر می‌کند:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱.

البته این تفسیر از کلمه «ولی» با آیات قبل و بعد آن یکی نیست، زیرا در آن‌ها ولایت به معنی دوستی آمده است؛ اما این مطلب برای معنایی که گفته شد، مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا آیات قرآن کریم، تدریجاً و در وقایع مختلف نازل گردیده است، و چنین نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند، همواره پیوند نزدیکی از نظر مفهومی داشته باشند؛ لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده؛ اما در دو حادثه مختلف بوده‌اند.

بنابراین، با توجه به این که آیه مذکور در زمینه زکات دادن حضرت علی علیه السلام در حال رکوع نازل شده، و آیات گذشته و آینده مربوط به حوادث دیگری است، نمی‌توان این‌ها را به یکدیگر قرینه گرفت.

۳- جمع بودن «الذین» و صله‌های آن

در بیشتر زبان‌های رایج، استعمال جمع بر یک شخص قابل تطبیق است، که این کار به خاطر اهمیت موقعیت آن فرد است. در ادبیات عرب و قرآن کریم نیز مشاهده می‌شود، که از مفرد به لفظ جمع تعبیر آورده می‌شود.

به عنوان مثال: در آیه مباحله^۲ کلمه «نساءنا» به صورت جمع آمده، در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعددی که از شیعه و سنی وارد شده، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است؛ هم‌چنین «انفسنا» جمع است، در صورتی که منظور از آن، حضرت علی علیه السلام است.

هم‌چنین، این خبر از قضیه خارجی است که قبل از نزول آیه واقع شده، و به اصطلاح نشانی و علامتی است مبنی بر این که این عمل قبل از نزول آیه از احدی صادر نشده، و جز حضرت علی علیه السلام احدی ادعای آن را نکرده است.^۳

۱- احزاب، ۷: پیامبر، در امور مؤمنین از آنان سزاوارتر، و بر آنان مقدم خواهد بود.

۲- ر. ک: آل عمران، ۱۷۲.

۳- ر. ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، صص. ۸-۹.

۴- معنای رکوع

کلمه رکوع که در آیه آمده است، منظور همان رکوع نماز است، و معنا و مفهوم دیگری ندارد؛^۱ چرا که اگر به عرف متشرعه و آیات قرآن کریم و روایات اسلامی مراجعه شود، بیان کلمه رکوع، مؤید همان معنای رایج و عرفی آن می-باشد، که اشاره به رکوع نماز دارد.

از طرف دیگر، در هیچ نصی از دین اسلام وارد نشده، که بیان شود زکات را با خضوع بدهید؛ بلکه چنین بیان شده، که زکات را باید با اخلاص نیت و عدم منت داد.

۵- معنای زکات

زکات در آیه، به معنای صدقه مستحب است، که اطلاق زکات بر صدقه مستحب در قرآن مجید، فراوان است. در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه زکات آمده، که منظور از آن همان زکات و صدقه مستحب است؛ زیرا وجوب زکات بنا بر آیاتی بعد از هجرت نبی مکرم ﷺ از مکه به مدینه بوده است.^۲

ممکن است این جا اشکالی به صورت زیر طرح شود، که:

حضرت علی با آن توجه خاصی که در حال نماز خواندن داشت؛ به نحوی که در عبادت پروردگار مستغرق می‌شد، چگونه می‌تواند صدای سائل را بشنود، و حتی در حین اقامه نماز، به او توجه و کمک نماید؟^۳

به این اشکال، به شرح زیر پاسخ داده می‌شود:

در حال اقامه نماز، از خود غش کردن و در خدا غرق شدن، منافاتی با شنیدن صدای عبد نیازمند را ندارد؛ زیرا شنیدن صدای سائل و به او کمک کردن، نه توجه به خویش است، و نه توجه به غیر است؛ بلکه عین توجه به خدای عالمیان است؛ چرا که بیگانگی از نیازمندان، نوعی بیگانگی از خدا است؛ لذا پرداخت زکات در هنگام اقامه نماز، انجام عبادت در ضمن عبادت است؛ نه این که انجام یک عمل دنیوی در ضمن عمل اخروی باشد.^۴

بنابراین، مقصود از آیه، شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ لذا این آیه، ولایت ایشان را بر عموم مسلمانان اعلام می‌دارد.

ب. آیه تبلیغ و شأن نزول آن

قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۵

۱- ر. ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص. ۳۸۳.

۲- ر. ک: نمل، ۳؛ روم، ۳۹؛ لقمان، ۴.

۳- ر. ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص. ۳۸۶.

۴- ر. ک: مکارم شی‌رازی و دی‌گران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص. ۴۲۸.

۵- مائده، ۶۷؛ ای رسول! چیزی را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالتت را انجام نداده‌ای؛ و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

بین مفسرین فریقین مشهور است، که این آیه در منطقه‌ای به نام غدیر خم، و در شأن و ولایت حضرت علی علیه السلام نازل شده است.^۱

حدیث مشهور به حدیث غدیر، همان حدیثی است که به صورت متواتر در منابع متعدد تاریخی و روایی شیعه و اهل سنت نقل شده است؛^۲ لذا محقق منصفی در صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تردید نکرده است. بر پایه منابع موجود، حدیث غدیر را ۱۱۰ تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ۸۴ تن از تابعان نقل کرده‌اند، هم‌چنین طی سده‌های گذشته بیش از ۳۶۰ عالم و محدث اسلامی شیعه و اهل سنت آن را در آثار خود آورده‌اند.^۳

البته این به این معنا نیست، که همه این دانشمندان و مفسران، نزول آیه را درباره حضرت علی علیه السلام پذیرفته باشند؛ بلکه روایات مربوط به این مطلب را در آثار خود نقل کرده‌اند؛ در عین حال برخی از ایشان پس از نقل این روایت، از پذیرفتن آن خودداری کرده‌اند.

حتی بعضی کوشیده‌اند تا آن‌جا که ممکن است آن را کم‌رنگ و کم‌اهمیت جلوه دهند؛ مثلاً فخر رازی که برای کم‌اهمیت دادن این شأن نزول، آن را احتمال ۱۰ آیه قرار داده است، و ۹ احتمال دیگر را که ارزش بررسی علمی و تاریخی ندارد، قبل از آن آورده است، و به طور کلی شأن نزول آیه را در مورد حضرت، جدی نگرفته است.^۴

- بررسی دلالت و محتوای آیه

آن‌طور که از روایات اسلامی و جملات مفسران قرآن کریم استفاده می‌شود، این سوره آخرین سوره- و یا از آخرین سوره‌هایی- است، که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است،^۵ که با توجه به این امر، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- ۱- در این آیه تعبیر به «رسول» اشاره به مقام رسالت است، که وظیفه اصلی نبی مکرم صلی الله علیه و آله است، و معمولاً نوع خطاب با نوع هدف، هماهنگ است؛ لذا چون هدف، ادامه رسالت است، خطاب نیز با «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ» شده است.
- ۲- «ما» در آیه، مربوط به توحید، نبوت، معاد، نماز، روزه، حج، خمس، زکات، و جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و مسائل اخلاقی مهمی مثل احسان به والدین نیست؛ چون این اصول و ضروریات، در طول ۲۳ سال دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده بود، و مردم نیز در آن‌ها شک نداشتند؛ بنابراین چنین سفارشی در اواخر عمر حضرت بر چیزهایی که کسی در آن بحث نداشت، کار لغوی محسوب می‌شد؛ چرا که «ما» در این‌جا راجع به امر خصوصی است، و نیز معلوم شود که این دستور قبلاً به حضرت رسیده بود، و در این‌جا فرمان تبلیغ آمده است.

۱- ر. ک: حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص. ۱۳۵.

۲- ر. ک: طبری، ۱۴۳۰، ج ۳، ص. ۴۲۸؛ سیوطی، ۱۳۷۱، ص. ۱۱۴.

۳- ر. ک: امینی، ۱۳۶۶، ج ۱، صص. ۱۴-۱۵.

۴- ر. ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص. ۴۰۱.

۵- ر. ک: مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص. ۲۴۳.

۳- «أَنْزَلَ» در آیه نشان می‌دهد، که این مسئله از درگاه خداوند نازل شده، و چیزهای دیگر نظیر شوری، در این موضوع بی‌معنا هستند.

۴- «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ» به جای گزینه (و ان لم تُبَلِّغ) در بیان این است، که ابلاغ این موضوع از سوی پیامبر ﷺ با سخن و قول کافی نیست؛ بلکه باید کارهای فعلی نیز- نظیر بیعت گرفتن در حضور مردم- از خود نشان دهد.

۵- در فرازی از آیه که می‌فرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، خدای متعال پیامبرش ﷺ را نسبت به نرساندن یک پیام مهم، تهدید کرده است؛ پیامی که به لحاظ اهمیت با همه پیام‌های دوران نبوت و رسالت، برابر است؛ چرا که اگر این پیام به مردم نرسد، گویا همه‌ی پیام‌ها محو می‌شود، و این امر- هر چه هست- امری است که رسول خدا ﷺ از تبلیغ آن واهمه دارد، و بنا دارد آن را تا روز مناسبی به تأخیر بیندازد؛ چرا که اگر تأخیر حضرت در بین نبود، حاجتی به این تهدید نیست که بفرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ لذا در آیات اول بعثت نیز که حضرت را به تبلیغ احکام تحریک می‌کند، تهدیدی دیده نمی‌شود؛ بلکه بر عکس لحن آن‌ها خیلی ملایم است.

به عنوان مثال قرآن کریم می‌فرماید:

«أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۱

آیا می‌توان در تفسیر این آیه به ظاهر لفظ اکتفا نموده، و چنین تفسیر کرد: ای رسول! هر چه که از پروردگارت بر تو نازل شده، برسان، که اگر همه نازل شده‌ها را تبلیغ نکنی، چیزی از رسالت خدا را تبلیغ نکرده‌ای؟

هم‌چنین نزول آیه اگر در اول تبلیغ پیامبر ﷺ بود، این تفسیر وجهی داشت؛ ولی چون نزول آیه در آخر تبلیغ است- چنانچه اعتقاد شیعه بر آن است- یا بعد از هجرت است- چنان که اعتقاد سایرین است^۲- این تفسیر جایگاهی ندارد؛ زیرا قبل از نزول آیه، بیشتر تکالیف را به مردم رسانده بود، و تنها بعضی از احکام باقی مانده بود.

بنابراین، اگر باقی مانده احکام مانند احکام سابق بود، نباید واهمه از تبلیغ وجود می‌داشت؛ علاوه بر این، اگر مراد از «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» اصل دین یا اصل و فرع آن باشد، آیه لغو خواهد بود؛ زیرا معنای آیه این می‌شود: ای رسول! ابلاغ کن دین را؛ زیرا اگر ابلاغ نکنی، دین را ابلاغ نکرده‌ای، که چنین مطلبی نیز نمی‌تواند صحیح باشد.

۱- «وَاللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ»؛ این فراز از آیه با آن که میان آیات ذم اهل کتاب آمده است، مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری نیست؛ زیرا اگر مراد از «ناس» اهل کتاب بود، می‌توانست در آن روزها این آیه نازل شود؛ اما نزول این سوره در اواخر عمر شریف حضرت اتفاق افتاده، که همه اهل کتاب از قدرت و عظمت مسلمین در گوشه‌ای غنوده‌اند.

۱- عقل، ۱: بخوان به اسم رب خود، که تو را آفرید.

۲- سلطان علی شاه، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۷۱.

بیان این نکته لازم است، که مسئله اهل کتاب بعد از ماجرای بنی النضیر، بنی قریظه، بنی قینقاع، خیبر، فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی‌شد، و یهود نیز در موقع نزول این سوره دارای قدرتی نبود، و شوکت سابق خود را از دست داده بود، و غضب و لعنت پروردگار نیز شامل حالشان شده بود؛^۱ لذا این آیه، ارتباطی با اهل کتاب ندارد. علاوه بر این، در آیه تکلیفی که از سنگینی، طاقت‌فرسا باشد، به اهل کتاب نشده تا در ابلاغ آن به اهل کتاب، خطری از ناحیه آنها متوجه رسول الله ﷺ شود. لذا نگرانی حضرت به این معنا نیست، که از جان خود بترسد؛ زیرا حضرت در روزگار تنهایی که با بت‌ها مبارزه می‌کرد، و در جنگ‌ها که با مشرکین درگیری نظامی داشت- و در حین سختی و غلبه مشرکین تبلیغ می‌کرد و از خطرهای نمی- ترسید؛ حتی سنگباران می‌شد، و یارانش شکنجه می‌شدند- از آنها ترسیده است، اینک موقعی که تسلط حضرت ظاهر شده است، و مردم احکام الهی را قبول می‌کنند، در میان این همه یار، چگونه بترسد؟

لذا ساحت حضرت منزّه است از این که در انجام رسالت کوتاهی نماید؛ چنانچه خدای تعالی می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۲.

بنابراین، خوف حضرت از امتش، و از فتنه‌گری برخی پیروانش است، و این نمی‌شود مگر وقتی که آن امری که مأمور به تبلیغ آن شده است، امری بزرگ و مهم باشد که بر گوش‌های امت سنگینی کند، و از قبول نکردن و ارتداد آنها بترسد. در این وقت است که عزیمت و قاطعیت و امر حتمی از جانب خدا صحیح می‌شود، و نیز عتاب و تهدید بر ترک تبلیغ و وعده حفظ از مردم در موقع تبلیغ حکم، صحیح می‌شود.

۲- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ از فراز آخر آیه معلوم می‌شود، که برخی از مردم به جهت قساوت قلب و سیاهی دل، و عناد و حسد و عصبیت از قابلیت هدایت افتادند؛ هم‌چنین لازم بود مردم از این خطاب تهدیدآمیز متوجه شوند، که رکن دین اسلام و روح احکام آن همین حکم است، که اگر آن را نپذیرند، به منزله آن است که دین اسلام را نپذیرفته‌اند.

پرسش مهمی که این‌جا مطرح می‌شود، این‌که:

چه مسئله مهمی در آخرین ماه‌های عمر شریف پیامبر اکرم ﷺ مطرح بوده است، که آیه- این چنین- درباره آن تأکید می‌کند؟ و از طرف دیگر، این همه نگرانی حضرت- که برای شخص خود نیست- برای چیست؟

همان‌طور که توضیح داده شد، آیه مربوط به احکام و قوانین اسلامی نیست؛ زیرا مهم‌ترین آنها تا آن زمان، بیان شده بود.

هم‌چنین گفته شد: آیه با آن که میان آیات ذم اهل کتاب آمده است، مربوط به ما قبل و ما بعد نیست؛ لذا مستقلاً نازل شده است، و روایات نیز آن را مستقلاً بررسی می‌کنند.

۱- ر. ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص. ۴۳.

۲- احزاب، ۳۹: همان انبیایی که پیام‌های او را به مردمی که به سوی آنها مبعوث بودند، می‌رساندند، و از او می‌ترسیدند، و از احدی جز خدا هراس نداشتند؛ و خداوند برای حفظ و پاداش دادن به آنان، کافی است.

از طرف دیگر، آیه مربوط به منافقان نیز نمی‌باشد؛ چرا که پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره العرب، منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آن‌ها در هم شکسته شد؛ لذا هر چه داشتند، در باطن بود. بنابراین، آیا منظور از آیه، می‌تواند غیر از نصب ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله باشد، که از طرف خدای متعال نازل شده است؟ در ادامه، تبیین بیشتر این بحث، ارائه خواهد شد:

بررسی جریان غدیر خم

بنابر روایات فریقین، آیه تبلیغ در رابطه با حضرت علی علیه السلام در مراسم حجة الوداع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در مکان غدیر خم نازل شده است.^۱

در آن مکان مسلمانان از نقاط مختلف جزیره العرب، به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودند؛^۲ به طوری که تعداد حجاج بین ۹۰ تا ۴۲۰ هزار نفر ثبت شده است.^۳

در چنین شرایطی، به مردم اطلاع داده شد، که همه باید برای شنیدن یک پیام اجتماع کنند، و منتظر شوند تا عقب-ماندگان از قافله برسند، و آن‌هایی که جلو رفته‌اند، بازگردند.^۴ به دستور حضرت، منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد، و حضرت بر فراز آن قرار گرفت،^۵ تا مطلب بسیار مهمی را به مردم ابلاغ نماید، که اجمال آن به صورت زیر است:

نخست حمد و سپاس پروردگار به جا آورد، و سپس کتاب خدا و سه بار اهل بیت علیهم السلام خود را سفارش کرد.^۶ سپس فرمود: درباره من چگونه شهادت می‌دهید؟

مردم با صدای بلند گفتند: «شهد انک قد بلغت وجهت ونصحت فجزاک الله خیراً».^۷ ناگهان مردم مشاهده کردند حضرت خم شد، و دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد؛ آن‌چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد.^۸

در این جا صدای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رساتر و بلندتر شد، و فرمود: «ألسنت اولی بکم من انفسکم».

۱- ر. ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۲، ص. ۲۲۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص. ۲۹۸؛ نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۲، ص. ۶۱۶.

۲- ابن سعد، ۱۴۰۵، ج ۲، ص. ۳۳۶.

۳- ابن جوزی، ۱۳۸۳، ص. ۳۰.

۴- نسائی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص. ۱۳۵.

۵- ابن کنیر دمشقی، ۱۳۹۹، ج ۵، ص. ۲۰۸.

۶- مسلم، ۱۴۱۶، جزء ۱۲، ص. ۱۳۴، ح ۴۴۲۵.

۷- ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۸، ص. ۴۳؛ ما گواهی می‌دهیم وظیفه رسالت را ابلاغ کردی، و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، و شرط خیرخواهی را انجام دادی. خداوند تو را جزای خیر دهد.

۸- ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۲، ص. ۲۲۸.

مردم گفتند: بلی.^۱

سپس حضرت فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».^۲

أ. معنای «من كنت مولاه فعلي مولاه»

علمای اهل سنت خواسته‌اند مراد از ولایت در قول پیامبر ﷺ را به معنای دوستی توجیه کنند؛^۳ ولی در جواب، چنین پاسخی داده می‌شود:

- آیا حضرت علی علیه السلام تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستی بر همه لازم است، شناخته نشده بود؟
- آیا دوستی و یابوری مسلمانان با یکدیگر چیز تازه‌ای بود، که در اواخر عمر شریف نبی مکرم صلی الله علیه و آله نیاز به اعلام داشته باشد؟
بنابراین، این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را دوست می‌دارد، بر کسی پوشیده نبود، که حضرت آن را آشکار کند؛ چرا که هر ناظر بی طرفی می‌داند که تذکر دوستی علی علیه السلام نیاز به این همه مقدمات و تشکیلات و خطبه‌خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان،^۴ و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعتراف‌های پی در پی از جمعیت ندارد؛ زیرا دوستی و یار بودن مسلمانان با یکدیگر از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است، که از آغاز اسلام وجود داشته است.

از طرف دیگر، این مطلبی نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد؛ بلکه بارها آن را تبلیغ کرده بود. هم چنین اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله بیان یک دوستی ساده بود؛ چرا رسول اکرم از مردم اقرار می‌گیرد، که آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟ آیا این جمله تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟ و آیا یک دوستی ساده به این همه تبریک و تهنیت نیاز داشت؟
همه این شواهد و قرائن گواهی می‌دهد، مسئله مورد بحث، بالاتر از یک دوستی و یاری بود؛ بلکه مسئله رهبری و امامت مسلمین بود.

ب. یأس کفار و کمال دین به واسطه ولایت

بنابر منابع معتبر فریقین،^۵ هنگامی که خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم به پایان رسید، هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود، که امین وحی نازل شد، و این آیه را بر حضرت خواند:

«الْيَوْمَ يَسَّرَ اللَّهُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».^۶

۱- ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۲، ص. ۲۲۰: آیا من از جان شما به شما سزاوارتر نیستم؟

۲- طبری، ۱۴۳۰، ج ۳، ص. ۴۲۸؛ سیوطی، ۱۳۷۱، ص. ۱۱۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص. ۴۰۱؛ امینی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص. ۴۲-۳۴: هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی مولا و رهبر او است. خداوندنا دوستان او را دوست بدار، و دشمنان او را دشمن بدار.

۳- جرجانی، ۱۹۰۷، ج ۸، ص. ۳۶۲-۳۶۱.

۴- ابن اثیر، ۱۹۸۳، ج ۵، ص. ۲۴۶، ماده هجر.

۵- ابن جوزی، ۱۳۸۳، ص. ۳۰؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص. ۲۵.

۶- مائده، ۳: امروز کفرپیشگان از دین شما ناامید شده‌اند؛ بنابراین از آنان تترسید، و از من بترسید. امروز آیین شما را کامل، و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان برگزیدم.

سپس حضرت با صدای بلند فرمود:

«الله اكبر الله اكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضى الرب برسائتي والولاية لعلي»^۱.

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد، و مردم حضرت علی علیه السلام را به این موقعیت تبریک می گفتند، که از جمله افراد سرشناسی که به حضرت تبریک گفتند، خلیفه دوم بود، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساخت:

«هنيئاً لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة»^۲.

تکمله: حضرت علی علیه السلام در بیان حق خود

برخی اشکال می کنند، که اگر حضرت علی امام و رهبر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، چرا خود فریاد نزد؟ و چرا ماجرای نصب و حق خود را اعلام نکرد؟

در جواب به این ابهام، چنین پاسخ داده می شود: در میان عبارات نهج البلاغه و کلمات حضرت علی علیه السلام ناله ها و فریادهایی مشاهده می شود، که خطبه «ششقیه» نمونه ای از آن ناله ها و فریادها است؛ اما علت این که حضرت حق خود را فقط اظهار نمود و برای آن جنگ نکرد، به خاطر مصلحتی بود، که به خاطر باقی ماندن اسلام و وحدت، و حفظ جان مسلمین بود، که همه این ها را بر حق خویش ترجیح داد؛ چنانچه حضرت فرمود:

«لقد علمتم اني احق بها من غيري ووالله لاسلمن ما سلمت امور المسلمين ولم يكن فيها جور الا على خاصة التماساً لاجر ذلك وفضله وزهدا فيما تنافستومه من زخرفة وزبرجه»^۳.

هم چنین سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» در این مورد چنین نوشته است:

علی در سال ۳۵ هجری مردم را در رحبه کوفه جمع کرد، و به آنان گفت: شما را به خداوند سوگند می دهم، هر کسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را شنیده است، شهادت دهد. در این هنگام ۳۰ نفر از حاضرین برخاستند، و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»^۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- حاکم حسکانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۰۲: خداوند بزرگ است، همان خدایی که آیین خود را کامل، و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی، راضی و خشنود گشت.

۲- حاکم حسکانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۲۰۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۴۰۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۷۲؛ قرشی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۹۸: بر تو مبارک باد، ای فرزند ابوطالب. تو مولا و رهبر من، و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۷۲: سوگند به خدا شما دانسته اید که من در امر ولایت سزاوارترم به آن از غیر خودم، و سوگند به خدا من خلافت را می سپارم هنگامی که امور مسلمین مقرون به سلامت بوده، و از ضرر فتنه محفوظ باشد، و جور و ستمی بر کسی وارد نشود؛ مگر بر خود من به تنهایی، که امارت را سپرده ام، و این تسلیم به جهت طلب کردن پاداش و ثواب و فضل آن است، و به جهت بی رغبتی در آنچه شما در آن سبقت می جوئید، و از یکدیگر پیشی می گیرید، از زینت های گول زنده و غرور آفرین و خیالی های که در امارت و حکومت است.

۴- سیوطی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۹.

امامت و اهل حل و عقد

علمای اهل تسنن معتقدند که می‌توان امامی را با بیعت اهل حل و عقد انتخاب نمود، و در این صورت اطاعت از او واجب می‌شود. در ادامه برخی از سخنان علمای اهل سنت در این مورد، بیان می‌شود:

أ. ابوبکر باقلانی

به نظر و رأی یک نفر از اهل حل و عقد، امامت یک شخص در صورتی که شرایط لازم امام را داشته باشد، ثابت می‌گردد.^۱

ب. عبدالرحمن ایجی

امامت با اختیار و بیعت، مشروع می‌شود، و دیگر به اجماع امت نیاز نیست؛ زیرا دلیل عقلی و سمعی بر آن وجود ندارد؛ بلکه بیعت یک یا دو نفر از اهل حل و عقد کافی است.^۲

ج. سعدالدین تفتازانی

امامت نزد اکثر اهل سنت، به اختیار علمای اهل حل و عقد ثابت می‌گردد؛ هر چند تعداد آن‌ها اندک باشد؛ زیرا امامت ابوبکر بدون نص و اجماع بود.^۳

د: ابوالحسن ماوردی

امامت و خلافت، به یک نفر از اهل حل و عقد ثابت می‌شود.^۴

بنابراین از دیدگاه اهل سنت می‌توان بزرگترین پستی که پست حاکمیت و رهبری مردم است را- به نظر اکثریت-^۵ با بیعت یک نفر از اهل حل و عقد، به دست گرفت.

- بررسی و نقد

- ۱- اگر سپردن مسئله امامت به دست مکلفین جایز باشد، می‌توان احکام دیگری را که اهمیتش از این مسئله کمتر است، به دست آنان سپرد؛ در حالی که این قضیه را کسی قبول نمی‌کند.
- ۲- هدف از مقام امامت برای جلوگیری از هرج و مرج و خاموش کردن شعله فتنه‌ها است، و اگر سپردن انتخاب امام حتی به دست یک نفر از اهل حل و عقد جایز باشد، و او نیز بر اساس سلیقه و طبع خود امام را انتخاب کند، خود این کار می‌تواند منبع شروع فتنه‌ها باشد.

۱- باقلانی، ۱۴۱۴، ص. ۱۶۴.

۲- ایجی، ۱۹۹۷، ص. ۴۰۰.

۳- تفتازانی، ۱۳۷۱، ص. ۲۵۲.

۴- ماوردی، ۱۴۰۶، ص. ۶.

۵- تفتازانی، ۱۳۷۱، ص. ۲۵۲.

- ۳- کسی که از اهل حل و عقد، امامی برای سرنوشت جامعه انتخاب می‌کند، باید اعلم مردم باشد تا بتواند تشخیص دهد چه شخصی می‌تواند با دست گرفتن حاکمیت سبب رشد جامعه شود؛ و در این صورت باید به خاطر افضل بودن او، خودش امام مردم باشد.
- ۴- امام، خلیفه خدا و رسول ﷺ است، نه خلیفه اهل حل و عقد؛ پس باید خدا و رسولش ﷺ او را انتخاب کنند.^۱
- ۵- ولایت حضرت علی علیه السلام با نص قرآنی به اثبات رسیده است؛ لذا این‌جا نمی‌توان نص را رها کرد، و به دنبال اهل حل و عقد رفت.
- ۶- در تاریخ اسلام اولین شخصی که با خلافت او بیعت شده، حضرت علی علیه السلام است؛^۲ لذا بر اساس مبنای اهل سنت، باید خلیفه اول مسلمین، ایشان باشد.

امامت و رأی اکثریت مردم

در این‌جا ممکن است ابهامی مطرح شود، و آن این‌که می‌توان مقام امامت را با رأی اکثریت مردم انتخاب کرد، و به این مسئله مشروعیت داد؛ اما این ادعا به دلایل زیر بر خلاف اساس دین و عقل است:

أ. عدم قدرت مردم بر تشخیص عصمت

بنا بر مضمون قرآن کریم، امام جامعه باید معصوم باشد؛ بر این اساس، مردمی که راه علم به باطن و سرائر و نیات و ملکات بر آن‌ها بسته شده، از کجا می‌توانند شخصی را که متصف به دقیق‌ترین و عمیق‌ترین و لطیف‌ترین ملکات نفس و صفات روحی باشد را بشناسند و انتخاب کنند؟ در این صورت چه دلیل قانع‌کننده‌ای وجود دارد، که گفته شود آن‌ها در انتخابشان اشتباه نمی‌کنند، و شخص منحرفی را اختیار نمی‌نمایند؟

از طرف دیگر، ممکن است انتخاب آن‌ها به افراد خائن که در پس پرده خود را مخفی نموده‌اند، بوده باشد؛ و بدین وسیله جرایم و جنایاتی در خارج تحقق پذیرد، و معاصی و گناهان شیوع یابد، و این مسکینان متوجه نشوند، و لطایف-الحیل و خدعه‌های منتخب را نفهمند، یا آن‌که بفهمند و راهی برای جلوگیری از آن نداشته باشند؛ لذا مردم را به نابودی بکشاند؛ هم‌چنان‌که این قضیه در بیعت با معاویه و یزید و سایر خلفای اموی، مشهود بود.

لذا خدای متعال می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»^۳.

۱- ر. ک: حلی، ۱۴۰۹، صص. ۲۸-۲۹.

۲- ر. ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۲، ص. ۲۳۶؛ ابن حجر هیثمی، ۱۴۱۸، ص. ۴۳.

۳- احزاب، ۳۶: چون خدا و رسول خدا در امری حکم کنند، هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را یاری اختیار در امر خودشان نیست؛ و کسی که مخالفت امر خدا و رسول خدا کند، در گمراهی آشکاری فرو رفته است.

ب. عدم قدرت مردم به تشخیص علم ویژه

امام باید دانا باشد، و منظور از امام و رهبر دانا، رهبری است که تمام مسائل لازم بشر را با جزئیاتش بداند. به عنوان نمونه، زمانی در نظر گرفته شود که مردم از خلیفه انتخاب شده مسئله‌ای شرعی را می‌پرسند که جوابش را نمی‌داند، در این هنگام مردم به چه کسی مراجعه کنند؟

اگر گفته شود به هیچ‌کس، قانون و حکم خدا از بین می‌رود؛ اگر گفته شود به کسی که در این مسئله از او بصیرتر است، در این صورت کسی که بصیرتر به تمام مسائل است، او امام است؛ چنان‌که قرآن کریم - در تعابیری مشابه - می‌فرماید:

- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱.

- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ»^۲.

علامه تهرانی در این مورد چنین استلال می‌کند:

ممکن است برای خلیفه انتخاب شده مسائل علمی پیش آید، که از جواب فرو ماند؛ و در این صورت برای حفظ شخصیت، یا از پیش خود نظری داده و فتوی بدون دلیل می‌دهد، و یا به اهل نظر مراجعه نموده و به کسی که در این مسئله از او بصیرتر است مراجعه می‌کند.

در صورت اول، در قانون و حکم خدا شکست و فتور پدید آورده است؛ و در صورت دوم، مکانت و منزلت خود را از انظار ساقط نموده است.

چه بسا عجز امام از پاسخ مسئله‌ای، موجب ضعف یقین و پیدایش شکوک برای سؤال کننده شود.^۳

بنابراین در صورتی ممکن است کسی به مقام امامت برسد، که تمام مسائل را بداند، و بصیرت حقیقی داشته باشد، و از جانب خدا انتخاب شود نه انتخاب شده از طرف مردم باشد.

ج. منفعت‌خواهی اکثریت مردم

بیشتر مردم به دنبال رفاه و منافع خود می‌روند، و از حق‌گریزانند؛ لذا تمایل دارند شخصی را که منافع مادی و شهوی آنان را تأمین کند، انتخاب نمایند.

به عنوان مثال؛ شخص معلمی در نظر گرفته شود، که با تدبیر صحیح و عزمی راسخ، شاگردان کم سنش را به درس خواندن، خوردن بعضی خوراکی‌ها و نخوردن بعضی غذاها وادار می‌کند، و آن‌ها را منظم نموده، و طبق نقشه ذهنی خود که شاگردان به آن دسترسی ندارند، آن‌ها را در راه ترقی و تکامل - حتی ناخواسته - سیر دهد.

۱- زم، ۹: بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساوی و برابند؟ این مطلب را صاحبان خرد درک می‌کنند.

۲- رعد، ۱۶: بگو آیا شخص نابینا و بینا یکسانند؟ و آیا تاریکی‌ها با نور برابر است؟

۳- تهرانی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۱۶۴.

در عین حال، اگر بنا شود تعیین طرز زندگی با انتخاب شاگردان صورت گیرد، آن‌ها زندگی را انتخاب خواهند نمود، که صرف بازی، رفاه و عدم مسئولیت‌پذیری باشد. به عنوان نمونه؛ اگر از آن‌ها رأی بگیرند که چه کاری را دوست دارند، می‌گویند: تمام ساعات تفریح و بازی باشد، و هیچ تکلیفی از آن‌ها خواسته نشود. آیا در این صورت باید مربی محکوم حکم آن‌ها شود- و به اکثریت آرا- این مربی متقی و عالم و خبیر به مصالح را برکنار داشت، و فردی دیگر را به دلخواه شاگردان، به جای او نصب کرد؟

افراد بشر نیز غالباً چنین هستند؛ چرا که مبتلا به شهوات و مادیات بوده، و افکار آن‌ها از نفع‌طلبی و سودجویی و انتقام‌های شخصی و جاهلی و لذت‌های موقتی و اعتباری تجاوز نمی‌کند؛ در این صورت اگر امر به دست آن‌ها سپرده شود، از سطح افکار خود نمی‌توانند افقی بازتر و وسیع‌تر را بنگرند؛ لذا سعادت خود و همه را در همان جا محبوس و زندانی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله که با رویکردی تحلیلی و انتقادی به بررسی مسئله انتصابی بودن امامت از ناحیه خدای متعال پرداخته شد، آیه ولایت و آیه تبلیغ به عنوان دو آیه قرآن کریم جهت اثبات مدعا، مورد بررسی قرار گرفت، و همچنین اثبات شد که اطلاق دوستی در معنای «من کنت مولاه فعلی مولاه» نمی‌تواند صحیح باشد؛ چرا که مراد از این معنا، ولایت و امامت مسلمین است. از طرف دیگر روشن شد، که موضع حضرت علی علیه السلام در بیان و احقاق حق خویش، بنا به مصالح عالی‌تری که جهت حفظ کيان اسلام مدنظر حضرت بود، با روش مدارا همراه بود.

در این پژوهش با نگاهی نقادانه، پس از بیان و بررسی برخی دیدگاه‌ها در مسئله امامت و رویکرد اهل حل و عقد، به طور خاص ضعف نظریه رأی اکثریت مورد بررسی قرار گرفت، که از جمله اشکالات وارد بر آن، عدم قدرت مردم بر تشخیص عصمت، عدم قدرت مردم به تشخیص علم ویژه و منفعت‌خواهی اکثریت مردم می‌باشد.

بنابراین، و به اقتضای مباحث مطرح شده در این پژوهش - که به اجمال مطرح شد- و نیز به قضاوت حکم عقل، مقام مهمی چون امامت، باید از سوی خدای متعال انتصاب گردد.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، (۱۹۸۳)، الکامل فی التاریخ، بیروت: مؤسسة السکینه.
- ۴- ابن حجر هیثمی، أحمد، (۱۴۱۸)، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقه، تهران: مکتبه مرتضوی.
- ۵- ابن سعد، محمد، (۱۴۰۵)، طبقات الکبری، بیروت: دار بیروت لطباعة والنشر.
- ۶- ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۵)، تاریخ مدینه دمشق، بیروت: دار الفکر.
- ۷- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، (۱۳۹۹)، البدایة والنهایة، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.

- ٨- همان، (١٤١٩)، تفسير القرآن العظيم، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ٩- اميني، عبدالحسين احمد، (١٣٦٦)، الغدير في الكتاب والسنة والادب، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- ١٠- ايحي، عبدالرحمان بن احمد، (١٩٩٧)، المواقف في علم الكلام، بيروت: عالم الكتب.
- ١١- باقلاني، ابوبكر، (١٤١٤)، تمهيد الاوائل وتلخيص الدلائل، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ١٢- بيضاوي، عبدالله بن عمر، (١٤١٨)، أنوار التنزيل وأسرار التأويل، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- ١٣- تفتازاني، سعدالدين، (١٣٧١)، شرح المقاصد، تحقيق عبدالرحمان عميره، قم: انتشارات شريف رضى.
- ١٤- تهراني، سيد محمد حسين، (١٣٨٥)، امام شناسي، تلخيص محمد دريايكي، تهران: انتشارات سازمان تبليغات اسلامي.
- ١٥- جرجاني، سيد شريف، (١٩٠٧)، شرح المواقف، قم: منشورات شريف الرضى.
- ١٦- حسيني شاه عبدالعزيز، حسين بن احمد، (١٣٦٣)، تفسير اثني عشري، تهران: انتشارات ميقات.
- ١٧- حلي، حسن بن يوسف، (١٤٠٩)، الفين في امامة امير المؤمنين عليه السلام، قم: دار الهجرة.
- ١٨- حسكاني، عبيدالله بن احمد، (١٤١١)، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق محمد باقر محمودي، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي.
- ١٩- فخر رازي، ابو عبدالله محمد، (١٤٢٠)، مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربي.
- ٢٠- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، (١٤١٢)، المفردات في غريب القرآن، بيروت: دار العلم الدار الشامية.
- ٢١- سبط بن جوزي، أبو الفرج عبدالرحمن، (١٣٨٣)، تذكرة الخواص، نجف: المكتبة الحيدرية.
- ٢٢- سلطان علي شاه، سلطان محمد بن حيدر، (١٤٠٨)، بيان السعادة في مقامات العبادة، بيروت: مؤسسة الأعلمي للطبعوعات.
- ٢٣- سمرقندي، نصر بن محمد، (١٩٩٣)، بحر العلوم، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ٢٤- سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، (١٣٧١)، تاريخ الخلفاء، القاهرة: مطبعة السعادة.
- ٢٥- همان، (١٤٠٤)، الدر المشور في تفسير المأثور، قم: كتابخانه آية الله مرعشي نجفي.
- ٢٦- طباطبائي، سيد محمد حسين، (١٤١٧)، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- ٢٧- طبرسي، فضل بن حسن، (١٣٧٧)، تفسير جوامع الجامع، قم: انتشارات دانشگاه تهران.
- ٢٨- طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، (١٤٣٠)، جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبري)، قم: دار الحديث.
- ٢٩- فيض كاشاني، ملا محسن، (١٤١٥)، تفسير الصافي، تحقيق حسين اعلمي، تهران: انتشارات الصدر.
- ٣٠- قرشي سيد علي اكبر، (١٣٧٧)، تفسير احسن الحديث، تهران: بنياد بعث.
- ٣١- ماوردي، ابو احسن علي بن محمد، (١٤٠٦)، الأحكام السلطانية، قم: مكتب الأعلام الاسلامي.
- ٣٢- مسلم بن حجاج قشيري، ابوالحسين، (١٤١٦)، صحيح مسلم، بيروت: دار المعرفه.
- ٣٣- مكارم شيرازي، ناصر، و ديگران، (١٣٧٤)، تفسير نمونه، تهران: دار الكتب الإسلامية.
- ٣٤- نسائي، ابو عبدالرحمان بن احمد، (١٣٨٦)، سنن نسائي، بيروت: بيت الفخر.
- ٣٥- نيشابوري، نظام الدين حسن، (١٤١٦)، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، تحقيق زكريا عميرات، بيروت: دار الكتب العلمية.